ویژگیهای تمدن نوین اسلامی در اندیشه قرآنی

ويژگيهاي تمدن نوين اسلامي در انديشه قرآني

عاطفه زرسازان

استاديار دانشگاه مذاهب اسلامي – گروه علوم قرآن و حديث

چکیده:

رسيدن به جامعه مطلوب و آرمان شهر، مقصود اصلي هر نظام اجتماعي و از دغدغههاي مصلحان اجتماعي است. در اين ميان تمدن اسلامی با محوريت قرآن و سنت، با رويكردي همه جانبه به جايگاه انسان در نظام هستي و روابط عيني او با مبدأ و معاد و در نظر گرفتن ارتباط زندگي مادي و معنوي بشر ديدگاهی جهانی و فرا مليتی دارد. احياي چنين تمدني مطابق با مقتضيات زمان و مكان كه از آن به عنوان تمدن نوين اسلامي ياد ميشود را ميتوان به عنوان برنامه اي استوار و همسو با خواستهاي فطري بشر جهت تعالي و پيشرفت فرد و جامعه در حوزههاي معرفتي، فرهنگي، اقتصادي و ساير حوزه ها ارائه كرد؛ لذا پژوهش حاضر بر آن است تا با تتبع در آيات قرآني در پاسخ به سؤال معيارهاي شناخت و سنجش تمدن اسلامي از منظر قرآن كريم كه افزون بر ايمان بر محوريت علم، عقلانيت واخلاق بنا شده است، شاخص هايي چون بالا بردن سطح آگاهي و دانش، بكارگيري عقل و انديشه در امور، آزاد انديشي و پرهيز از قشري نگري، تهذيب نفس، قسط مداري و عدل پروري، رعايت اعتدال در امور، پرهيز از مراء و جدل، افزايش صبر

و تحمل و مشورت و هم انديشي را تبيين كرده و آنها را پيش روي متوليان قرار دهد.

كليد واژه : تمدن نوين اسلامي، وحدت، ويژگي ها، قرآن كريم

مقدمه

پيروزي انقلاب اسلامي ايران نقطه عطفي در جهان اسلام معاصر به شمار ميآيد كه پس از گذشت قرون متمادي، آرمان تشكيل حكومت اسلامي را محقق كرد و چشم اندازي نو در برابر ديدگان ديگر ملتهاي مسلمان گشود. در واقع انقلاب اسلامي ايران نه تنها يك انقلاب سياسي بلكه انقلابي در تمدن سازي بوده و ثمره آن، طرح مسأله اي به نام تمدن نوين اسلامي بود. از اين رو تأكيدات مقام معظم رهبري بر تشكيل تمدن اسلامي به ويژه در دهه اخير ضرورت بحث از احياي تمدن اسلامي را به خوبي روشن ميسازد؛ از سوي ديگر دشمنان اين تمدن براي مقابله با اين جريان از انواع راهكارها، ابزارها و عوامل مادي و معنوي خود استفاده ميكنند تا بتوانند اين حركت را با چالش مواجه كرده يا حداقل از تأثيرات آن بكاهند لذا شاهد ايجاد شكاف و اختلاف در اشكال گوناگون ملي گرايي، نژاد، زبان و مذهب توسط استعمارگران و قدرت طلبان، جهت سلطه بر كشورهاي اسلامي ميباشيم تا بدين وسيله اتحاد جهان اسلام را دچار مخاطره سازند بدين سبب قرآن كريم به عنوان منشور وحدت مسلمانان تأكيد فراواني بر اتحاد و انسجام مسلمين دارد و تشكيل امت واحده را يک برنامه وسيع و جهاني براي تحقق حكومت جهاني ميداند زيرا اتحاد، همواره از پايههاي قوام و استواري جامعه بوده است لذا براي احياي چنين تمدني و بهره مندي از الگوي تمدن پيشرفت، نيازمند تبيين شاخص ها و شفاف سازي ابعاد تمدن جديد اسلامي ميباشيم. از دگر سو جهان بيني قرآني مجموعه معرفتي و ارزشي براي راهبرد حيات انسان در ابعاد گوناگون بينشي و رفتاري در خود نهفته دارد كه ميتوان از آن به عنوان منبعي مولد براي ايجاد جامعه اي متمدن و نمونه در تمامي جهات و ابعاد ياد كرد در اين جهان بيني عنصر وحدت بخش توحيد با القاي نگرش از اويي و به سوي اويي جامعه اسلامي را هدايت ميكند و همه اقوام و ملل مختلف را زير لواي وحدانيت گرد ميآورد و پيوندي عميق ميان آنها ايجاد ميكند و با اعتقاد به روز پسين مبناي اصلي تمدن را گسترش ارزشهاي اخلاقي و سعادت و كمال بشري بيان ميدارد كه تنها در آسايش دنيوي بسنده نمي گردد؛ نه همچون تمدن غرب كه بر اساس اومانيسم و اتكا به عقل ابزاري و با هدف تأمين نيازهاي محدود جامعه بشري ميباشد، به همين منظور پژوهش حاضر بر آن است كه با تكيه بر آيات و مستندات قرآني و نظرات مفسران شيعي و سني شاخص هايي به منظور احياي تمدن اسلامي و آسيب هايي كه در اين مسير مشخص ميكند را بر شمرد. چرا كه بررسي تحليلي – توصيفي معيارهاي تمدن اسلامي به يقين ما را در معرفت نقاط قوت و آسيبهاي نظري و عملي آن كمک شاياني نموده تا بهتر مورد شناخت و نقد و تأويل قرار گيرد زيرا مسأله احياي تمدن

اسلامي يكي از دغدغههاي مهم انديشمندان جهان اسلام است.

در نگاه برخي لغت شناسان "تمدن" از ريشه "مدن" به معناي سكونت و اقامت در جايي را ميرساند و واژه مدينه نيز برگرفته از آن است (ابن منظور، 1414،ج 13، ص 402). اين واژه در زبان عربي معادل كلمه "الحضاره" به معناي اقامت در شهر است(همو، 2/103) از اين رو برخي ديگر از لغويون، تمدن را به معناي تخلق به اخلاق اهل مدينه دانسته اند(مصطفوي، 1360،ج 11، ص55) . در ادبيات فارسي علاوه بر تعريف ياد شده تمدن به معناي همكاري افراد يک جامعه در امور اجتماعي، اقتصادي، ديني ، سياسي وساير امور ميباشد همچنين به مفهوم خو گرفتن با اخلاق و آداب شهريان نيز آمده است(معين،1371،ج 3، ص1139) و در معناي اصطلاحي، تمدن عبارت است از نظم و هماهنگي در روابط انسانهاي يک جامعه كه تصادم ها و تزاحمهاي ويرانگر را منتفي ساخته و مسابقه در مسير رشد و كمال را قائم مقام آنها بنمايد به طوري كه زندگي اجتماعي افراد و گروههاي آن جامعه موجب بروز و به فعليت رسيدن استعدادهاي سازنده آن باشد(جعفري،1373،ج 6، ص 233). بنابر تعاريف مذكور تمدن اسلامي تمدني است كه مؤلفههاي آن بر محور آموزههاي قرآن و متكي بر سنت نبوي باشد در چنين تمدني انسان به عنوان موجودي برگزيده در مقام خليفه اللهي وظايف خطيري را بر عهده دارد و در تكاپوي رسيدن به قرب الي ا و رضايت خدا همه مراحل رشد و تعالي را با تمسک به قوانين الهي و سنت نبوي طي ميكند(جان احمدي، 1387،ص 51).

ويژگيهاي تمدن اسلامي از نگاه قرآن

اكنون با توجه به مسائل پيش گفته به اهم شاخصهاي تمدن اسلامي از منظر قرآن كريم اشاره ميكنيم:

1- بالا بردن سطح آگاهي و دانش

بخشي از اختلاف عقيدتي برون ديني و درون ديني از پايين بودن سطح آگاهي و جهل مردم به حقايق و پيروي از ظن و گمان ناشي شده است. به تعبير ديگر جهل و ناآگاهي مسلمانان از عقايد پيروان ديگر مذاهب و از سوي ديگر ملاک قرار دادن گفتههاي عوام به عنوان ملاک و معيار قضاوت درباره آن مذهب و برخوردار نبودن از روحيه پذيرش حقيقت و عدم تسليم در برابر حقايقي كه با دانستههاي غلط پيشين در تضاد است به گونه اي كه اگر حقيقت به صورت روشن بر آنان آشكار گردد به راحتي تسليم آن خواهند شد و دامنه اختلاف برچيده خواهد شد، از ديگر موانع تشكيل تمدن نوين اسلامي است. به همين منظور خداوند در مقام نكوهش افرادي كه بدون علم سخن ميگويند، چنين ميفرمايد: "فَلِمَ تُحَاجّ ُونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ اللّ َهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ َلا تَعْلَمُونَ: پس چرا در مورد چيزی

که بدان دانشی ندارید محاجه مىکنید؟ با آنکه خدا مىداند و شما نمىدانید"(آل عمران 66). در جاي ديگر كساني را كه بدون علم و آگاهي به مجادله درباره خدا برخيزند، پيروان شيطان دانسته و ميفرمايد: "وَ مِنَ النَّاسِ مَن يجُدِلُ فىِ اللَّهِ بِغَيرْ ِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَنٍ مَّرِيدٍ : و برخى از مردم در باره خدا بدون هيچ علمى مجادله مىكنند و از هر شيطان سركشى پيروى مىنمايند(3حج) و آنها را به خواري در دنيا و عذاب آخرت انذار ميدهد"(نک: حج9)

از ديدگاه قرآن كريم همه اعمال و باورهاي انسان بايد برگرفته از علم و يقين باشد و اگر خود امكان دستيابي به علم را ندارند بايد با پيروي از پيشوايان شايسته به ريسمان يقين چنگ زند تا از پيامدهاي وهم برهد؛ چرا كه بنا به آيات قرآن قواي ادراكي انسان در برابر آنچه ميبينند و ميشنود مسئول است (نک: اسراء36) از سوي ديگر يكي از لغزشگاههاي انديشه درست بسنده كردن به حدس و گمان است. اين امر به ويژه در مسائل اساسي و زيربنايي بشر مانند اعتقادات ديني، زيان هايي جبران ناپذير به بار ميآورد از اين رو قرآن كريم به شدت با آن مخالفت ورزيده و مخالفان خود را از پيروي حدس و گمان بر حذر ميدارد. چنانكه در پاسخ به مشركاني كه بر اساس پندارهاي واهي شرک و دوگانه پرستي خود را به خواست خدا و مشيت خداوند نسبت ميدهند، ميفرمايد:"إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تخَرْصُونَ: شما جز از گمان پيروى نمىكنيد، و جز دروغ نمىگوييد" (انعام148). لذا اگر به آثار و پيامدهايي كه جهل و ناآگاهي در ايجاد اختلاف ميان توده ها، بروز جنگ ها، كشتارها و انحرافات اخلاقي داشته است توجه گردد نقش علم و معرفت از باب شناخت اضداد چهره مينمايد؛ بنابر اين مزين شدن به نور علم موجب ميگردد تا آدمي در مسائل مختلف، موانع وحدت و عزت خويش را كه با اصل بيداري در تعارض است از ميان ببرد و از اقتدار و حرمت برخوردار گردد. از اين رو قرآن كريم براي نشان دادن اين مطلب به قياسي ميان عالم و جاهل پرداخته و چنين ميفرمايد: " هَلْ يَستَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِين َلايَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ: آيا آنهايى كه مىدانند با آنهايى كه نمىدانند برابرند؟تنها خردمندان پند مىپذيرند" (زمر9) اين آيه كه با استفهام انكاري همراه است به نوعي ناظر ميان مقايسه دو گروه از آدميان و يكسان نبودن عالم و جاهل است(لاهيجي،1373ش،ج1،ص762). در جاي ديگر به پيامبر گرامي اسلام(ص) دستور ازدياد علم از ساحت مقدس خويش را امر ميكند: " قُل رَّبِّ زِدْنىِ عِلْمًا "(طه114). افزون بر آن چه ذكر شد قرآن كريم هدف بعثت پيامبر (ص) را علاوه بر تربيت، تعليم نيز دانسته است: " وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الحْكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ: و كتاب و حكمت آموزد و آنچه را كه نمىدانستيد به شما ياد دهد " (بقره151). راغب «حكمت» را عبارت از وصول به حق به وسيلة علم و عقل مىداند(راغب، بي تا، ص 126). فخر رازي نيز حكمت را اصابت در سخن و عمل دانسته و كسي را حكيم ميداند كه اين دو امر در او جمع باشد به تعبير

ديگر حكمت چيزي است كه انسان را از جهل و خطا باز مي‌دارد و هر چيزي را در جاي خودش قرار مي‌دهد(رازي، 1420ق،ج 4، ص 59). قرآن كريم نيز مجموع معارفي را كه انبياء براي رشد و هدايت انسانها ارائه نموده‌اند حكمت ناميده است (نک: اسراء 39). نتيجه آنكه، مجموع معارفي كه موجبات رشد و كمال انسان را فراهم آورده، به او روشن‌بيني خاصي مي‌دهد تا حق و باطل را از يكديگر تميز دهد، «حكمت» ناميده مي‌شود. خداوند در اين آيه تعليم قرآن (ابن كثير،1419ق،ج1،ص335)، حكمت و آن دسته از علومي كه بشر نمي داند را از وظايف پيامبر (ص) معرفي ميكند زيرا يكي از پيش شرطهاي اساسي تمدن نوين اسلامي بالا بردن سطح دانش است؛ از اين رو احياگران تمدن اسلامي بايد در اين راستا كوشش خود را مبذول دارند زيرا دانش در حقيقت مشعل فروزاني است كه جهل انسان و اوهام و پندارهاي غلط تنيده بر ذهن آنها را ميزدايد و حقيقت را مينمايانند و به او چشمي بينا و بصيرتي ميدهد تا در پرتو آن حجابهاي بازدارنده را ببيند و درک كند و به تجزيه و تحليل مسائل پيرامون خود بپردازد.

2- بكار گيري عقل و انديشه در امور

-قرآن پيوسته انسانها را دعوت ميكند كه عقلشان را بكار گيرند و آنهايي كه عقلشان را بكار نمي گيرند، از چارپايان پست تر ميشمارد (نک:اعراف179). چرا كه خصيصه انديشيدن يكي از ويژگي ها و تمايزات برجسته انسان نسبت به ساير موجودات است به گونه اي كه ارزيابي مقام و شأن آدمي در قرآن، به ميزان تكامل عقلي و خرد او بستگي دارد و متروک نهادن عقل، عامل تنزل آدمي از شأن انساني قلمداد ميگردد چنانكه خداوند فرموده است: "إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: بدترين جانوران در نزد خدا اين كران و لالان هستند كه در نمي‌يابند" (انفال22).علامه طباطبايي با عنايت به سياق، آيه را در مذمت كفار ميداند و در تفسير آن ميافزايد: اين تعقل نكردنشان براى اين است كه راهى به سوى قبول حق ندارند زيرا زبان و گوش ندارند، پس در حقيقت كر و لالند (طباطبايي،1417ق،ج9،ص42). اين تأكيد و انگيختن مردمان به تفكر چنان است كه ساعتي انديشيدن از يک سال عبادت بهتر معرفي شده است(مجلسي،1403ق، ج71،ص326)، زيرا نيروهاي باطني انسان و حيات حقيقي او با تفكر فعال ميشود و استعدادهاي پنهان آدمي از قوه به فعل درمي آيد و زمينه حركت كمالي او فراهم ميشود و با گشودن دريچه تفكر، درهاي رحمت و راهيابي به حقيقت بر او گشوده ميشود(دلشاد،1383ش،ج1،ص373). از اين رو قرآن كريم عامل تفرقه و جدايي را ناشي از عدم تعقل دانسته و در يک بيان كوتاه و پر محتوا ميفرمايد: "تحَسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ : آنان را متّحد مي‌پنداری و دلهايشان پراكنده است، زيرا آنان مردماني‌اند كه نمي‌انديشند"(14حشر) عقل از عقال گرفته شده است و در اصل به معناي بستن، نگه داشتن، امساک وحبس و در ارتباط با انسان به معني خودنگهداري و حبس

نفس است (ابن فارس، 1404ق،ج4،ص69؛ ابن منظور،1414ق،ج9،ص327). بر اين اساس ادراكي را كه انسان به آن دل ميبندد و چيزي را كه با آن ادراک ميكند عقل ناميده اند كه به وسيله آن خير و شر، حق و باطل تشخيص داده ميشود(طباطبايي،1417ق، ج2،ص247).

نكته قابل ذكر اينكه درست است انسان اين قدرت را دارد كه درباره مسائل مختلف انديشه كند، اما اين انديشه ها لزوما حق و صواب نيستند. عقل ميتواند درباره تفكرات انسان نظر دهد و ميان خوب و بد آنها تفكيک كند به تعبير ديگر تفكري كه درپرتو نور عقل صورت ميگيرد ممدوح است. تفكر عاقلانه حتي ميتواند زمينه ساز كشف بيشتر و باروري فراوان تر عقل شود و عقل، عاقل را از تفكر غير عاقلانه نهي ميكند. انسان عاقل لزوما مساوي انسان انديشمند نيست و رشد عقل به تفكر عاقلانه است(بني هاشمي،1389ش، ج1،صص63-62) به همين سبب اين كتاب آسماني عقل را اصلي ترين سرمايه دروني انسان دانسته و ايمان را رهاورد عقل بر ميشمارد. اگر چه عناصري چون تقوا و عبادت نيز در اين ارزيابي سهم دارند، اما تقوا و عبادت نيز بدون تعقل و تفكر شأن چنداني ندارد، خداوند در سوره مجادله به اين امر اشاره داشته و ميفرمايد: " يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ: خدا آنهايی را كه ايمان آوردهاند و كسانی را كه دانش يافتهاند به درجاتی برافرازد" (مجادله11). مفسران قائلند اين آيه بيانگر فضيلت علماء و ترغيب سايرين بر علم آموزي است چرا كه ميفرمايد: خداوند مؤمنين را درجه ميدهد اما علما را درجات ميبخشد(ابن عطيه،1422ق،ج5،ص280؛ ميبدي،1371ش،ج10،ص19) لذا ميتوان گفت: خميرمايه همه تحولات و دگرگونيهاي اجتماعي و اخلاقي و سياسي و اقتصادي، بيداري مبتني بر تعقل و تفكر و بكارانداختن انديشه است زيرا مادامي كه ملتي در خواب است مورد تهاجم دشمنان دين، ايمان و استقلال قرار ميگيرد و هنگامي كه افكار انسان بيدار شود راه بر آنان بسته خواهد شد.اكنون با عنايت به آيات قرآن كريم به نتايجي كه با بكار گيري عقل و انديشه ميتوان به آن دست يافت، اشاره ميگردد:

2-1- آزاد انديشي

برخي از صف آرايي ها در برابر دعوت پيامبران كه باعث ايجاد اختلاف و شكافهاي عقيدتي ميان مردم ميشود بر اثر تعصبات جاهلانه و خرافي بوده كه آنان را تا پاي مرگ كشانده است به همين سبب آزاد انديشي از نتايج مهم در بكار گيري عقل است كه موجب رهايي انديشه و آزادي آن از جهل و خرافات و ديگر موانع است لذا آزادسازي انسانها از غل و زنجيرها يكي از اهداف قرآن كريم بوده است چنانكه در بحث از رسالت حضرت رسول(ص) به گشودن اين غل و زنجيرها چنين اشاره ميكند: " وَ يَضعُ عَنْهُمْ إِصرَهُمْ وَ الأَغْلَلَ الَّتی كانَت عَلَيْهِمْ : و از (دوش) آنان قيد و بندهايی را كه بر

ايشان بوده است برمدارد"(اعراف 157). آيه در سياق قصه حضرت موسي(ع) است، از اين روي برخي مفسران واژه‌هاي «اصر» و «اغلال» را رفع احكام دشوارآفرين و دست و پاگيري در آيين حضرت موسي(ع) تلقي كرده‌اند، بدون اينكه به مفهوم عام و گسترده و تنبه‌آفرين آن توجه كنند.لكن برخي ديگر از ايشان هوشمندانه آيه را با نگاهي ژرف، شامل زنجيرهاي گوناگوني دانسته‌اند كه در آن روزگاران به زندگي انسان جاهلي، تنيده بود(رک: مكارم شيرازي،1374ش،ج 6،ص 399؛ ابن عاشور،بي تا،ج 8،ص318). بنابراين شايد بتوان گفت پيامبر(ص) با دوگونه غل و زنجير رو برو بود، يكي غل و زنجيرهاي دروني و ديگري غل و زنجيرهاي بروني. زنجيرهاي دروني عبارت بودند از هوي و هوس‌ها و تمايلات سركش و منفي انسان‌ها كه بزرگترين سد راه تكامل بشر به شمار مي‌رفت. بر اين اساس، علي(ع) مي‌فرمايد:كسي كه شهوات خود را ترك كند آزاد است(تميمي،1407ق، ج 2، ص 3). چون تا عقل گرفتار شهوت و انديشه در بند هوس اسير است، انديشه و علم كمترين نقشي در رهايي و تكامل انسان نمي‌تواند داشته باشد. زنجيرهاي بروني نيز عبارتند از ارزش‌ها و قوانين ضدالهي حاكم بر جوامع انسانها چون زنجير جهل و ناداني و خرافات . پيامبر(ص) با اين غل و زنجيرها به مبارزه برخاسته بود تا عقل و انديشه انسانها را كه در زير غبار اوهام و خرافات مدفون شده بود، حيات دوباره دهد. او مي‌خواست انسانها با عقل و انديش آزاد، دست به انتخاب راه بزنند و از آنجا كه انسانهاي انديشمند و صاحب نظر در پرتو آزاداندیشي از روحي كنجكاو و كاوشگر برخوردارند. هيچگاه مسائل را بدون دليل رد يا قبول نمي كنند. برخوردشان با مسائل بسته و منجمد نيست. سخن را با عقل و منطق و برهان محک ميزنند و اينگونه زمينه بيداري خويش را فراهم ميسازند.

از اين رو قرآن كريم از مخاطبان خود ميخواهد، براي سخنان خويش برهان بياورند: "قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ" (بقره111) چنانكه خود نيز در موارد بسياري براي اثبات مدعيات خود برهان عقلي آورده است(نک: انبياء23، مؤمنون91، عنكبوت19، احقاف33) و در آيات بسياري به بازگويي حكمت شريعت پرداخته و با تحليل فلسفي، آنها را به واقعيتهاي عيني استناد داده است. چنانكه وجوب نماز را به بازداشتن انسان از فحشا و منكر تعليل كرده است(نک:عنكبوت45) و حكمت روزه را تسلط بر تمايلات دروني و مصون ماندن از لغزش آفريني آنها ميداند (نک:بقره183) و در جاي ديگر وضو را سبب تطهير ميداند (نک:مائده6). به علاوه در دسته اي ديگر از آيات به تحليل فلسفي و تبيين علي و معلولي اعمال انسان پرداخته است، همچون استناد تحول آفاقي حيات آدميان كه منشأ آن تحول انفسي خويش ميباشد چنانكه خود فرموده است: "وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُواْ وَ اتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ: اگر مردم قريه‌ها ايمان آورده و پرهيزگاری پيشه كرده بودند بركات آسمان و زمين را به رويشان مي‌گشوديم، ولی پيامبران را به دروغگويی نسبت دادند. ما

نيز به كيفر كردارشان مؤاخذه‌شان كرديم" (اعراف96) و در جاي ديگر علت تباهي و انحطاط جوامع بشري را نتيجه رفتار تبهكارانه آنها ميداند(نک:روم41). قرآن كريم به همين منظور در مقام تهديد و توبيخ افرادي كه بدون حجت و دليل سخن ميگويند، ميفرمايد: "الَّذِينَ يجُدِلُونَ فىِ ءَايَاتِ اللَّهِ بِغَيرْ ِ سُلْطَانٍ أَتَئهُمْ كَبرُ َ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَ عِندَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ كَذَالِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلىَ كُلّ ِ قَلْبِ مُتَكَبرِ ّ جَبَّارٍ: كسانى كه درباره آيات خدا- بدون حجّتى كه براى آنان آمده باشد- مجادله مى‌كنند،در نزد خدا و نزد كسانى كه ايمان آورده‌اند عداوت بزرگى است. اين گونه، خدا بر دل هر متكبّر و زورگويى مُهر مى‌نهد"(غافر35). پيداست كه برون داد عقل گرايي قرآن و سوق دادن انسان ها به تعقل و كشف حقايق عالم و دعاوي ديني مبتني بر پيش فرض واقع گرايي و معرفت بخشي است. قرآن ميخواهد با احياي رويكرد تعقلي، انسان ها واقعيت را آنچنان كه هست، بشناسند و امور حيات خويش را بر پايه شناخت واقعيات بنا نهند(سعيدي،1389ش، ص235).

نكته حائز اهميت آن است كه استماع سخنان مختلف در محيط آزاد تفكر و انديشه است كه انسان به رشد دست مييابد. اما در محيطي كه تحمل شنيدن سخنان منطقي و مبتني بر دليل وجود ندارد بلكه صرفا تعصب بر آنچه كه گذشتگان يافته اند، است علاوه بر اينكه راه هرگونه پيشرفت و رشد بسته ميشود چه بسا در اثر اين كج انديشي به دوري و اختلاف نيز بيانجامد؛ از اين رو اسلام از پيروان خود ميخواهد سخنان مختلف را بشنوند آنگاه بهترينشان را گزين كنند. از نگاه قرآن چنين افرادي مصداق صاحبان خرد ميباشند، آنجا كه ميفر مايد: " الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئكَ الَّذِينَ هَدَئهُمُ اللَّهُ وَ أُوْلَئكَ هُمْ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ: آن كسانى كه به سخن گوش مى‌دهند و از بهترين آن پيروى مى‌كنند، ايشانند كسانى كه خدا هدايتشان كرده و اينان خردمندانند" (زمر18). اين آيه آزاداندیشی مسلمانان و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف به خوبی نشان مى‌دهد كه هيچگونه تعصب و لجاجتى در كار آنها نيست و هيچگونه محدوديتى در فكر و انديشه آنها وجود ندارد، آنها جويای حقند و تشنه حقيقت، هر جا آن را بيابند با تمام وجود از آن استقبال مى‌كنند و از چشمه زلال آن بى‌دريغ مى‌نوشند(مكارم شيرازي،1374ش،ج19،ص 413). زيرا خردمندان به فطرت خود رشد و رسيدن به واقع را طالبند. به همين جهت هر چه بشنوند به آن گوش مى‌دهند و متابعت هواى نفس نكرده و هر سخنى را به صرف شنيدن بدون تفكر و تدبر رد نمي كنند(طباطبايي،1417ق،ج17،ص250) كه اين امر سبب نزديكي و تأليف ميان قلوب ميگردد.

2-2- پرهيز از تبعيتهاي مذموم

از ديگر مواردي كه ارتباط تنگاتنگي با عقلگرايي دارد تقليد مذموم است. اگر جامعه اي شالوده عملي و رفتاري خود را بر اساس و ساختار حق پي ريزي كند قطعا به بيداري و وحدت كه از شاخصههاي تمدن اسلامي است، خواهد رسيد. به طوري كه ميتوان گفت عدم نتيجه دادن تلاش پيامبران و مصلحان كه در راستاي زدودن عوامل و موانع بيداري در جامعه بوده است به اين سبب است كه مخاطبينشان در اين راستا عمل نكرده اند و با وابستگي به آباء و اجداد و دنباله روي از اكثريت در راه اهداف آنان مانع ايجاد ميكردند. به تعبير ديگر انواع پرستش ها و عرف و آداب و رسومي كه در حيات اجتماعي ملت ها است، نوعا برگرفته از سنّت و آداب آباء و اجدادي آنها ميباشد. اين رسم زشت، كه نسل آينده بدون انديشه و تأمّل در ميراث اعتقادي گذشتگان، كوركورانه از آن تقليد و پيروي كند، علاوه بر آنكه سبب ميشود به اصول و سنن و عقايد نادرست پايبند بمانند، از طرف ديگر سبب ميگردد آنها در برابر هر جنبش اصلاح طلبانهاي كه قصد دنياي كهن را ميكرد، كمر ستيزه ببندند و با اين روش ستيزه جويانه، خرد را جامد و تكامل را عاطل گذارند. از اين رو قرآن، حملهاي سخت بر تمسّک تقليد كنان دارد و در اين باره آورده است: "وَ إِذا قيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لا يَهْتَدُونَ. و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل كرده است پيروى كنيد؛ مىگويند: نه، بلكه از چيزى كه پدران خود را بر آن يافتهايم، پيروى مىكنيم. آيا هر چند پدرانشان چيزى را درك نمىكرده و به راه صواب نمىرفتهاند ؟ (بقرة 170). طالقاني توارث و تقاليد را سبب رسوخ بديها و زشتىها و سنن عقب مانده و پست كه از آثار گامهاى شيطان است و بستن راه تحرك و انديشه آزاد را بر مقلدين و آيندگان مى داند و چنين ميگويد: اگر راه و روش گذشتگان بر مبناى عقل و هدايت باشد تقليد از آنها روا است و در غير اين صورت تقليد، پيروى و عقبگردى است(طالقانى،1362ش، ج2، ص:42).

خداوند متعال در هيچ جاي قرآن بندگان خود را به بندگي كوركورانه مأمور نكرده و از آنها ايمان جاهلانه نخواسته است چرا كه شأن دين مخالفت با كوري و ناداني و ايجاد بينايي و دانايي و گام نهادن در مسير هدايت و پيروي از حق بر اين اساس است چنانكه خداوند متعال خطاب به پيامبر اكرم(ص) ميفرمايد: "قُلْ هَاذِهِ سَبِيلِي أَدْعُواْ إِلَى اللّهِ عَلَىَ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي : بگو: اين راه من است. من و اپيروانم، همگان را در عين بصيرت به سوى خدا مىخوانيم " (يوسف108). يعني من با يقين و معرفت و حجت قاطع به توحيد و عدالت ميخوانم نه بر اساس تقليد و اين سيره من و سيره هر كسي است كه به من ايمان آورد(طبرسي،1372ش،ج5،ص411). نكته حائز اهميت آنكه قرآن پيروي و تقليدي كه بر مبناي انديشه و تعقل و بصيرت باشد را تأييد ميكند و پيروي كوركورانه و تقليد غير بصيرانه را مورد مذمت قرار ميدهد. ذكر كلماتي همچون "اَفَلا تَعقلونَ" (نک:بقره44)،

"اَفَلا تُبصرونَ" (نک: قصص72) و "افَلا يتَدبّرونَ"(نک:نساء84) در آيات قرآن، بهترين شاهد بر مدعاي مذکور است.

جز آنچه آمد قرآن کريم از عوامل ديگري ياد ميکند که مانع تحقق اين ارزش الهي ميباشد؛ عواملي چون تبعيت از بزرگان جامعه قرآن کريم بسياري از انسانها را مقلّد شخصيتها و چهرههاي وجيه و داراي حيثيت اجتماعي ميداند که شايستگي تقليد ندارند و در نتيجه باعث گمراهي ديگران ميگردند. براي مثال، از قول کافران جهنمي نقل کرده است که ميگويند: "رَبّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلّونَا السّبيلاپروردگارا، ما مهمتران و بزرگان خويش را فرمان برديم و آنان ما را گمراه ساختند"(احزاب: 67). در نگاه آلوسي" ساده" اشاره به پادشاهان و کساني که تدبير امور مردم دست آنان است و "کبراء" رؤسايي هستند که انسان ها ار ايشان انواع شر و بدي را ميآموزند(آلوسي،1415ق،ج11،ص268) بديهی است معيار سيادت و بزرگی در ميان آنها معيارهاي زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فريب ميباشد(مکارم،1374ش،ج17، 441).

آفت ديگري که از آن ياد ميشود تبعيت غير عاقلانه از باطل است که شخص براي حفظ رابطة مودت آميز خود با ديگران يا به قصد ايجاد مناسبات دوستانه با آنان، مقبولاتشان را که خلاف دين، حق و حقيقت است پذيرا شود؛ يعني از حق جدا شود تا به خلق بپيوندد. حضرت ابراهيم(ع) قوم خويش را به همين جهت مورد نکوهش قرار ميدهد و ميفرمايد: " قال انّما اتّخذتم من دون ا أوثاناً موده بينکم في الحيوه الدّنيا:شما غير از خدا بتهايي براي خود انتخاب کرده ايد که مايۀ دوستي و محبت ميان شما در زندگي دنيا باشد"(عنکبوت25). در نگاه مفسرين پرستش بت ها توسط کفار به سبب حفظ دوستي و محبت دنيايي ايشان نسبت به بت ها ميباشد(ابن عطيه،1422ق،ج4، 313؛ طوسي،بي تا،ج8، 199). همنوايي و همصدايي با اکثريت بدون در نظر گرفتن اينکه آن عقيده حق يا باطل است، يکي ديگر از آفات مهم تمدن اسلامي ميباشد که اکنون در عصر رواج دموکراسي و مردمسالاري شيوع فراواني دارد. در بعد روانشناسي اجتماعي مهمترين علتي که براي همنوايي با اکثريت به نظر ميرسد عبارت است از شيفتگي نسبت به اکثريت و وحشت از تنهايي و ماندن در اقليت. با توجه به همين واقعيت، انسان غالبا از تنهايي و در اقليت ماندن احساس ترس و وحشت ميکند. اميرمؤمنان(ع) در روايتي ميفرمايند: اي مردم، در راه هدايت و حق، از کم بودن پيروان وحشت و هراس به خود راه ندهيد. (نهج البلاغه خطبه 201) از اين حديث استفاده ميشود: ملاک و معيار اساسي، يافتن مسير هدايت و حق است و پس از اينکه انسان راه حق را شناخت و در مسير هدايت قرار گرفت، نبايد از کمي همراهان و پيروان وحشت کند همچنين صرف کثرت طرفداران يک رأي و عقيده را نبايد دليل حقّانيت آن رأي و عقيده بپندارد .

3-2- پرهيز از قشري گري و سطحي نگري

پرهيز از قشري گري و سطحي نگري معياري اساسي در رشد عقلي و ميزاني جهت شناخت خردمندان و از ويژگيهاي تمدن اسلامي است. ترديدي نيست كه جزم انديشي و برخورد سطحي با متون اسلامي به بروز راه حلهاي ناقصي منجر ميشود كه هيچ همسويي با منطق ندارد و سبب تفرقه و چند دستگي ميان مسلمين گشته و به دشمن اجازه ميدهد اتهامات ستم گرانه اي چون عقب ماندگي و ارتجاع و جمود و تحجر را به اسلام وارد كند (تسخيري،1387ش ،ص358). به گواهي تاريخ پيدايش بسياري از فرقههاي فقهي و كلامي ميان مسلمانان چون خوارج، مصوبه، مشبهه، مجبره و صوفيه و غيره بر اثر نگرش سطحي به ظواهر آيات بوده است (سبحاني، 1371ش،ص313). چنانكه همواره كساني بوده اند كه با تكيه بر ابزار عقل و انديشه حوزه عقل را تا جايي گسترش دهند كه همواره حريم وحي وايمان شناخته شود(ابراهيمي ديناني، 1376: 2/75) و در برابر اين خردگرايان افراطي، خردستيزان افراطي قرار دارند كه شرط پذيرش دين را كنار نهادن عقل دانسته و يگانه منبع دستيابي به معرفت ديني را نصوص و ظواهر كتاب و سنت ميدانند. ظهور اهل حديث در تسنن و اخباري گري ها در تشيع دليل بر ادعاي مذكور است(نک: شهرستاني، 1361: 1/187-188) به عنوان مثال مشبهه با بي اعتنايي به عقل و با تكيه به ظواهر آياتي چون "الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (طه 5) با جسماني دانستن خداوند و بار كردن برخي صفات جسماني و بشري به خدا از تشبيه سر درآوردند(حراني، 1404: 175). اشاعره نيز با استناد به آياتي چون "مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَ مَن يَشَأْ يجَعْلْهُ عَلَىَ صرِاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (الانعام39) خداوند را فاعل قهري در نظر گرفته كه اختيار انسان را از او سلب كرده و در طرف مقابل، معتزله انسان را موجودي مختار و مستقل دانسته كه چيزي بر او حاكم نيست و بدين گونه سر از تفويض درآوردند و خوارج با برداشت نادرست از آيه "إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ" (انعام57) زمينه تفرقه را ميان مسلمانان پديد آوردند(شهرستاني،1361ش، ج1، ص133). بايد توجه داشت كه اين امر ناشي از دو امر است يا فرد نسبت به عمق تعاليم ديني بي اطلاع است يا به نفسانيت خويش مشغول و با سردادن شعارهاي پر طمطراق ديني به فريب مردم مشغول است كه به بروز عمل و عكس العمل هايي در جامعه ميگردد. چنانكه تظاهرات رفتاري گروه دوم بازتاب ناخود آگاه رفتار دسته اول است و شدت عمل خشونت بار دسته دوم، پيامد ناميمون ترور و ايجاد نا امني و تكفير است كه هر دوي آنها به اضمحلال تدريجي شوكت اسلام و متلاشي شدن جامعه از درون منتهي ميشود (پژوهنده، ص123) اين همراهي در آيه:" وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَلِمُونَ: اين مثَلها را براى مردم مىزنيم و آنها را جز دانايان درنمىيابند" (عنكبوت43) مشاهده ميشود. در باور علامه طباطبايي اهل دانش كساني اند كه حقايق امور را مىفهمند و بر ظواهر هر چيزى جمود نمىكنند و حقيقت معانى امثال قرآن و لب مقاصدش را درك مىكنند(طباطبايي،1417ق،ج16،ص132) تأكيد وي بر جمله" ما يَعْقِلُها" است زيرا

بسیاری از غیر دانایان هستند که به ظواهر آن مثلها ایمان دارند(همان جا).

3- اخلاق محوري

دوري مسلمانان از اخلاق اسلامي و بي توجهي به احكام الهي و غفلت از ارزشهاي اخلاقي اسلام از جمله عوامل آسيب زا به تمدن اسلامي است كه جامعه اسلامي را از درون ميپوساند و به دشمنان اين فرصت را ميدهد تا از اين خلأ استفاده كرده و به دامن زدن و ايجاد اختلاف ميان آنان بپردازد كه در ادامه به آن متذكر ميگرديم:

3-1- تهذيب نفس و تجهيز به تقوي

از شاخصهاي تمدن اسلامي ميتوان از تهذيب نفس و رعايت تقواي افراد آرمان شهر نام برد. با بكار بستن اين روش، ميتوان امت اسلامي را به رشد و تعالي رساند و از تفرقه و اختلاف نجات داد؛ توضيح سخن اينكه بسياري از اختلافات اجتماعي ميان دينداران از رذيلتهاي اخلاقي چون تكبر (نک:غافر56)، حسد (نک:توبه109) و دنياطلبي(نک:بقره96) ناشي ميشود. از سوي ديگر قرآن با معرفي شيطان به صورت دشمن آشكار بشر يكي از دشمنيهاي اورا ايجاد تفرقه و كينه ورزي ميان مؤمنان دانسته (نک:مائده91) و از آنجا كه از فضاي دوستي و برادري ميان بهشتيان (نک:واقعه26) و دشمني و درگيري ميان جهنميان (نک: اعراف38) سخن به ميان ميآورد معلوم ميگردد، طهارت باطن و تزكيه نفس از بيماريهاي اخلاقي و خصلتهاي شيطاني چون حسادت و كينه ورزي و تكبر جلوگيري كرده و يكي از عناصر يگانگي مؤمنان در تمدن اسلامي ميباشد.

از اين رو قرآن كريم در آيات مختلف(نک: بقره213، آل عمران19، جاثيه17) "بغي" را به عنوان عامل مهم اختلافهاي مذهبي مطرح نموده كه توان آن را دارد تا دايره مسلمين را در هم شكند و لباس ذلت و حقارت را بر اندام آنان بپوشاند آنجا كه ميفرمايد: "وَ مَا تَفَرَّقُواْ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيَا بَيْنهَُمْ : و فقط پس از آنكه علم برايشان آمد، راه تفرقه پيمودند به صرف برتری جويی ميان همديگر" (شوري14) . "بغي" به گونه اي كه در معناي لغوی آن ذكر شده است، درخواست تجاوز و انحراف از خط ميانه و تمايل به افراط و تفريط است (راغب،بي تا،ص136). مفسران "بغي" را به معاني رياست طلبي (رازي،1420ق،ج27،ص589)، حسد (قطب،1412ق،ج5،ص3148)، ظلم و تجاوز (آلوسي، 1415ق،ج13،ص24)، عناد (ابن كثير، 1419ق،ج7،ص179)، حرص و دنياطلبي (طبرسي،1372ش،ج9،ص38) دانسته اند. از منظر قرآن كريم آنچه در ظهور و بروز اين رذيله، سهم جدي دارد پديده انسان محوري

است که مصادیق آن در خودپرستي و خود بيني قابل بررسي است.

در آيه ديگر منشأ اختلاف و فتنه جويي را پيروي از آيات متشابه دانسته که اين امر نيز معلول "زيغ" و انحراف ميباشد و ميفرمايد: "َأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ : اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن از متشابه آن پیروی می‌کنند" (آل عمران7) "زيغ" در اصل به معنی انحراف از حالت مستقيم و مايل شدن به يك طرف است (ابن منظور،1410ق، ج8،ص432). بودن زيغ در قلب، يعني کجی و حيرت زدگی منش روحی و روش عملی آنان گرديده و پيروی از غرائز پست و شهوات آنان را از راست بينی و راستگويی منحرف و متحير گردانيده است. چنين افرادي حقايقی را می‌خواهند که مطابق با کج منشی و هواهايشان باشد و در غير اين صورت آن را تأويل کرده و در امتداد متشابهات و مشتهيات انحرافی خود می‌گردانند(طالقانی،1362ش،ج5،ص23). آيه هدف ايشان را از اين امر، القاء شر و فساد در جامعه ميداند که مردم را از راه حق منصرف نموده و به باطل سوق دهند (طيب،1378ش،ج3،ص112). به همين سبب آيات متعددي تزکيه و پيراستن جان را از اهداف بلند پيامبر (ص) برشمرده اند: "وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بياموزد" (بقرة151،نک: آل عمران 164،جمعه 2). صورتهاي گوناگون تزکيه در قرآن ناظر بر معنايي عام است و آن دور ساختن غيرحق از حق و ناپاکي از پاکي است که شامل پالودن نفس از گناه و خويهاي ناپسند می‌باشد(راغب،بي تا ، ص 218) و «تطهير»عبارت از زايل کردن پليدي ها و آلودگی‌هااست که هم شامل اعتقادات فاسد چون شرك و کفر و هم شامل ملکات رذيله چون تکبر و حسد می‌گردد و هم اعمال فاسد و شنيع، چون کشتن و زنا و شرابخواري را شامل می‌شود(طباطبايی،1417ق،ج1،ص303؛ بروسوی،بي تا، ج 1، ص 234). در مجموع بر پايه آنچه در فرهنگهاي عربي، قرآني و باريکنگريهاي مفسّران گزارش شده است، ميتوان گفت: «تطهير»، زدايش زشتيها، ناهنجاريها و ناپاکيهاست و «تزکيه» افزون بر آن ايجاد زمينه رشد و تعالي و فرازمندي است.

از آنچه آمد ميتوان گفت: هرگونه رفتار ناصواب و عدم رعايت حدود الهي در عين اينکه عصيان و گناه است فرد و جامعه را نيز دچار خروج از اعتدال و انحطاط ميکند. قرآن کريم براي تقوا که از نتايج تزکيه نفس ميباشد، آثار متعددي ذکر ميکند که از مهم ترين آنها بيداري و درک حقايق است : "يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِن تَتَّقُواْ اللَّهَ يجَعْل لَّكُمْ فُرْقَانًا: ای کسانی که ايمان آورده‌ايد، اگر از خدا پروا داريد، برای شما تشخيص قرار می‌دهد" (انفال29). در تحليل اين سخن ميتوان گفت اگر پرده‌هايی از حرص و طمع و خودبينی و حسد در مقابل ديده عقل آشکار گردد يا مانند غبار غليظی فضای اطراف را بپوشاند در چنين محيطی انسان چهره حق و باطل را نمی‌تواند

بنگرد، اما اگر با تقوی این غبار زدوده گردد دیدن چهره حق آسان است(مکارم شیرازی،1374ش،ج7،ص141) به تعبیر دیگر تقوي و پرهیزکاري نیروي درک و تمییز را در انسان تقویت میکند و موجب بیداري اسلامي و در نهایت تشکیل تمدن اسلامي میگردد.

3-2- قسط مداري و عدالت پروري

يكي از اهداف اسلام، عدالت ميباشد. برپايي عدل و گسترش داد، سرلوحه پيام حضرت محمد(ص) بوده است. پيامبر(ص) مأموريت داشت تا با مفاسد اجتماعي مبارزه كرده و عدل و قسط را در جامعه حاكم كند به عبارت ديگر يكي از وظايف ايشان اصلاح اجتماعي يعني حفظ نوع انساني در پرتو تشريع قوانين عادلانه همراه با داوران عادل و مجريان لايق و شايسته بود از اين رو يكي از ويژگيهاي تمدن نوين اسلامي اجراي عدالت در جامعه است. قرآن كريم از اين بُعد از اهداف پيامبر(ص) بدينسان سخن گفته است:لَقَدْ أَرْسلْنَا رُسلَنَا بِالْبَيِّنَتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَب وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاس بِالْقِسطِ: به راستی (ما) پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند (حدید /25) برخي مفسرين «ميزان» را همان ترازو كه داراي دو كفه است و سنگينيها را با آن ميسنجند تفسير كردهاند. و جمله «لِيَقُومَ النَّاس بِالْقِسطِ» را غايت و غرض انزال ميزان گرفته و گفتهاند: يعني ما، ترازو را نازل كرديم، تا مردم را به عدالت در معاملات خود عادت دهيم و در نتيجه، ديگر خسارت و ضرري نبينند، و اختلالي در وزنها پديد نيايد و نسبت ميانة اشياء مضبوط شود، چون قوام زندگي بشر به اجتماع است، و قوام اجتماع هم به معاملاتي است كه در بين آنان دايز است، و قوام اين معاملات و مبادلات در خصوص كالاهايي كه بايد وزن شود به اين است كه نسبت ميانه آنها محفوظ شود و اين كار را ترازو انجام ميدهد (قرطبي، ج 17 ص 249) در بعضي تفاسير «ميزان» به معني عدل آمده است(طبري، ج 27، ص306 ؛ مراغي، ج 25، ص 183؛ ثعالبي، ج 5، ص 389). علامه طباطبايي عدالت را ميانه روی و اجتناب از دو سوی افراط و تفريط در هر امری ميداند. در نگاه وي اين معني، در حقيقت معنا كردن كلمه به لازمه معنای اصلی است، ايشان معنای اصلی عدالت را اقامه مساوات ميان امور ميداند يعني به هر امري آنچه سزاوار است بدهی تا همه امور مساوی شود و هر يكي در جای واقعی خود كه مستحق آن است، قرار گيرد(طباطبايي،1417،ج 12، ص479)و منظور از «ميزان» را دين ميدانند زيرا دين عبارت از چيزي است كه عقايد و اعمال اشخاص، با آن سنجيده شود و اين سنجش، مايه قوام و زندگي با سعادت اجتماعي و انفرادي انسان است، وي اين احتمال را با سياق كلام كه متعرض حال مردم از حيث خشوع و قساوت قلب و جديت و سهل انگاريشان در امر دين است، سازگارتر ميداند(همو،ج 19، ص 196).

لازم به ذكر است در جامعه آرماني نه تنها تعليمات نظري و آرماني ارائه ميگردد بلكه بايد شرايط تحقق عدالت نيز فراهم شود وبا موانع قسط وعدل نيز مبارزه گردد ودر برابر فقر مادي ومعنوي وتبعيض در خانواده و اجتماع بسيار حساس بوده وبا اهتمام ويژه به امور مسلمين و عدالت ورزي در عرصههاي مختلف بتوان جامعه اي عدالت پسند وعدالت پذير در سايه شجره طيبه توحيد وعبوديت الهي واسلام جامع نگر ومعتدل وشريعت فراگير بسازد از اين رو قرآن كريم گاه از عدل (نک: شوري 42) و گاه از قسط(نک: حديد25) به عنوان هدف انبياء سخن گفته است. در تفاوت اين دو از جمله گفتهاند: هر گاه لفظ قسط و عدل كنار هم وارد شوند ادعاي اينكه مقصود از قسط، رعايت نظام مالي اسلام و عدالت اقتصادي است سخني مقرون به حقيقت است و ميتوانيم به صورت يک قانون غالبي بپذيريم ولي آنگاه كه لفظ قسط جداي از عدل وارد شود در اين مورد ضابطه كلي در كار نيست. گاهي به حكم قرائن، مقصود از آن رعايت عدل در تمام شؤون زندگي مادي و معنوي انساني است در حاليكه در برخي از موارد مقصود عدالت اقتصادي است و در هر مورد بايد از قرائن موجود در كلام ابهام را بر طرف نمود(سبحاني،ج 1، ص 138-148). به هرحال بايد تأكيد كرد، ابعاد عدل و قسط در نگاه قرآن گسترده است و جنبههاي حكومت، قانون، اقتصاد و اجتماع و خانواده را فرا ميگيرد چنانكه در موارد متعددي داشتن دو شاهد عادل را شرط ميداند(رک: مائده 95، 106؛ طلاق2) و در جاي ديگر ميفرمايد: وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى : و البتّه نبايد دشمنیِ گروهی شما را بر آن دارد كه عدالت نكنيد. عدالت كنيد كه آن به تقوا نزديكتر است(مائده8) در اين آيه بغض افراطي مذمت شده است و در آيه "يَأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شهُدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلىَ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الأَقْرَبِينَ : ای كسانی كه ايمان آوردهايد، پيوسته به عدالت قيام كنيد و برای خدا گواهی دهيد، هر چند به زيان خودتان يا پدر و مادر و خويشاوندان باشد(نساء 135) حب افراطي سرزنش گرديده است انسان عاقل چه در دوستي و چه در دشمني، مآل انديش است و از خواهش نفس پيروي نمي كند و از مرزهاي عدالت بيرون نمي رود.

3-3- دوري از مراء و جدال

«جدل» در لغت به معناي محكم بافتن ريسمان يا مو، كسي را به زمين زدن، و محكم و قوي شدن دانه است(راغب، بي تا،ص89). آنچه در رابطه با مفهوم ريشه لغت مجادله مورد توافق لغت شناسان ميباشد اين است كه در معناي جدل، شدت استحكام نهفته است. راغب در تعريف جدال گويد: «جدال» به معني گفتگو به نحو منازعه و مغالبه است (همان جا). لازم به ذكر است قرآن كريم جدال را كار شياطين دانسته و ميفرمايد: "إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىَ أَوْلِيَائهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ : و در حقيقت، شيطانها به دوستان خود وسوسه مكنند تا با شما ستيزه نمايند" (انعام 121) و در آيات ديگر

كفر (نک: غافر4) و كبر را از عواملي دانسته كه مسبب اين امر هستند و ميفرمايد:. "إن الّ َذ ِين َ يجُ َد ِل ُون َ فى ِ ء َاي َت ِ الل ّ َه ِ ب ِغ َير ْ ِ س ُل ْط َن ٍ أ َت َئه ُم ْ إ ِن فى ِ ص ُد ُور ِه ِم ْ إ ِ ّ َلا ك ِب ر ْ ٌ م ّ َا ه ُم ب ِب َل ِغ ِيه ِ: در حقيقت، آنان كه درباره نشانه‌هاى خدا- بدون آنكه حجّتى برايشان آمده باشد- به مجادله برمى‌خيزند در دلهايشان جز بزرگنمايى نيست آنان به آن نخواهند رسيد" (غافر56). هدف اين دسته افراد بنا به آيات قرآن، پوشاندن و از بين بردن حق است (نک: كهف56).

در آيات و روايات جدال به طور مطلق نفي نشده بلكه به جدال احسن توصيه شده است:" ادْع ُ إ ِل ى َ سَب ِيل ِ ر َب ّ ِك َ ب ِالحْ ِك ْم َة ِ و َ الْم َو ْع ِظ َة ِ الحْ َس َن َة ِ و َ ج َد ِل ْه ُم ب ِال ّ َت ى ِ ه ِ ى َ أ َحْس َن ُ: مردم را با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت بخوان و با بهترين شيوه با آنان مجادله كن"(نحل125).علامه طباطبايي «جدال» را عبارت از دليلي كه صرفاً براي منصرف نمودن خصم از آنچه كه بر سر آن با ما نزاع مي‌كند، ميداند، بدون آنكه خاصيت روشنگري حق را داشته باشد (طباطبايي،1417ق، ج 12،ص371).ايشان ضمن بيان معناي جدال به نكته ظريفي در آيه توجّه كرده، و ميفرمايد: خداوند موعظه را با وصف «حسنه» و جدال را با وصف «احسن» ياد ميكند. يعني موعظه بايد نيكو باشد، اما جدال نيكوتر و اين حكايت از ظرافت و حسّاسيت جدال ميكند (همان جا).

جلوه منفي جدال در فرهنگ دين تحت عنوان مراء مطرح شده است. مراء به معني جدال، خصومت و منازعه طرفيني است كه هر دو طرف بر حرف خود پاي ميفشارند و ميخواهند آن را به كرسي بنشانند(ابن منظور، ج15،ص278). بر اساس روايات حتي مراء بر سر مطلب حق هم مذموم دانسته شده است(كليني،1367ش، ج2، ص300). اميرمؤمنان علي(ع) دراين باره توصيه حكيمانه اي به كميل بن زياد دارد آنجا كه ميفرمايد: اي كميل از مراء بپرهيز كه اگر چنين كردي، سفيهان را به سوي خود تحريک ميكني و برادري را از بين ميبري(مجلسي،1403ق،ج77،ص268). با اين تفاصيل ميتوان راهبرد ترک مجادله و مراء را به عنوان يكي از راهبردهاي مهم همگرايي تلقي كرد. پرهيز از مراء پرهيز از خطا و دوري از عوامل زوال وحدت است.

3-4- رعايت ادب و احترام گذاشتن به مقدسات مخاطب

احترام متقابل در گفتگو نخستين شالوده اي است كه سبب كاهش نفرت و تنش در بين اقوام و ملل مختلف ميگردد. چنانكه خداوند خطاب به مسلمين ميفرمايد:"و َ لا ت َس ُب ّ ُوا ال ّ َذ ين َ ي َد ْع ُون َ م ِن ْ د ُون ِ الل ّ َه ِ ف َي َس ُب ّ ُوا الل ّ َه َ ع َد ْو ً ا ب ِغ َي ْر ِ ع ِل ْم ٍ: و آنهايى را كه جز خدا مى‌خوانند دشنام مدهيد كه آنان از روى دشمنى به نادانى، خدا را دشنام خواهند داد" (انعام 108) در شأن نزول -آيه گفته شده: مسلمانان بتهاي كفّار را ناسزا ميگفتند و آنان در مقابل، به خداي متعال ناسزا مي

گفتندكه خداوند مسلمانان را از اين عمل نهي كرد (طبري،1412ق،ج 5، ص 310). نتيجه آنكه: در كلام بايد از بي‌عفتي و سوء تعبير اجتناب شود و به خصم و مقدسات او توهين نگردد.

ديگر از روشهاي احترام متقابل، پرهيز از نفرت و دوري گزيدن از هرگونه خشونت و تندرويهاي افراطي است. آيه "لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ: پس به (بركت) رحمت الهی، با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پيرامون تو پراكنده مي‌شدند" (آل عمران 159) كه در باره پيامبر اكرم(ص) نازل شده است ناظر بر اين روش است. «فظ» در لغت به معني كسي است كه سخنانش تند و خشن است و «غليظ القلب» به كسي مي‌گويند كه سنگدل باشد و عملاً انعطاف و محبتي نشان نمي‌دهد زيرا اين دو كلمه گرچه هر دو به معني خشونت است اما يكي غالباً در مورد خشونت در سخن و ديگري در مورد خشونت در عمل به كار مي‌رود و به اين ترتيب خداوند اشاره به نرمش كامل پيامبر(ص) و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهكار مي‌نمايد (طبرسي،1372ش، ج 1، ص 526).

3-5- افزايش صبر و تحمل

دشمنان اسلام را طيفهاي وسيعي شكل ميدادند. اين طيفها در انگيزههاي خصومت و نيز برخوردها يكسان نبودند، برخي بنياد و اساس خصومت بودند چونان سران كفر اما برخي ديگر انسانهاي فرودستِ فكري و اجتماعي بودند كه در تور نامرئي سران كفر گرفتار آمده و به اذيت و آزار انبياء ميپرداختند. پيامبر(ص) در برابر جريان فرودست و طيف ناآگاه، صبر پيشه ميكردند و جواب بدي را با بدي نمي‌داد. چنانكه خداوند تبارك و تعالي خطاب به نبي اكرم (ص) مي‌فرمايد: "و نيكی با بدی يكسان نيست. (بدی را) به آنچه خود بهتر است دفع كن؛ آنگاه كسی كه ميان تو و ميان او دشمنی است، گويی دوستی يكدل مي‌گردد. و اين (خصلت) را جز كسانی كه شكيبا بوده‌اند نمي‌يابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد يافت"(فصلت 34 - 35). قرآن كريم هنگامي كه روش ملايمت و مسالمت را براي ما برمي‌گزيند به نتايج عملي اين روش اشاره مي‌كند كه دشمنانت را به دوستانت تبديل مي‌كند كه در انديشه و عمل با تو هماهنگ شوند. سپس در پي آن به اين امر اشاره مي‌كند كه اين روش به شكيبايي زياد و ايماني قوي نياز دارد، چرا كه اين روش در برخورد با برتري طلبي دشمن و مشكلات مبارزه، اعصابي قوي و انعطاف‌پذيري شخصيت را مي‌طلبد. افزون بر آن، خداوند در سوره رعد، صبر و استقامت برای جلب خشنودی پروردگار در برابر تمام مشكلاتی كه در مسير اطاعت و ترك گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد (مكارم شيرازي،1374ش،ج10،ص188) را از ويژگي خردمندان شمرده و آن را در كنار اقامه نماز و پرداختن انفاق ذكر ميكند:"وَ الَّذِينَ صَبَرُواْ ابْتِغَاءَ وَجْهِ

رَبهِّ ِمْ وَ أَقَامُواْ الصَّلَوةَ وَ أَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً ِ: آنان كه به طلب ثواب پروردگار خويش صبر پيشه كردند، و نماز گزاردند و در نهان و آشكار از آنچه به آنها روزی دادهايم انفاق كردند"(رعد22).

زندگي رسول خدا (ص)بهترين گواه بر اين مدعاست. چنانكه ابن جوزي مينويسد: بردباري، تحمل و گذشت با وجود قدرت بر انتقام، صبر بر مصيبتها همان چيزي است كه خداوند پيامبرش را بر آن تربيت كرد و به او فرمان داد: "خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِض عَنِ الجْاهِلِينَ. گذشت پيشه كن، و به (كار) پسنديده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب"(اعراف 199) در اين آيه خداوند به سه رفتار از رفتارهاي رهبر در جامعه اشاره ميدارد. مفسران عفو را به معاني آسان گيري(زمخشري، 1407ق،2/189)، فض(لابن كثير، 1419: 3/480)، عدم تجسس(طبري، 1415: 9/104)، چشم پوشي و گذشت از گنهكاران و رفق و مدارا با مؤمنين(قرطبي، 1364: 7/345) ابراز كرده اند. در روايتي از امام صادق(ع) عفو به معني وسط ميباشد(كليني، 1367: 4/53).علامه طباطبايي اين معني را با مضمون آيه، مناسبتر و از نظر معنا جامعتر ميدانند چرا كه در اين صورت شائبه تكرار از عبارت " وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ" نيز رفع خواهد شد(طباطبايي، 1417: 8/497) ." عرف" نيز به معنای هر فعلي است كه عقل و شرع نيكو بودن آن را تأييد ميكنند و عقلا آن را قبيح نمشناسند(طوسي، بي تا،5/62) پس مقتضای عبارت" وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ" اين است كه اولا به تمامی معروفها و نيكيها امر كن طوري كه خود امر كردن هم به نحو معروف باشد (طباطبايي، 1417: 8/497) و در نهايت بيان ميدارد " وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ"اين دستور بهترين و نزديكترين راه است برای خنثی كردن نتايج جهل مردم و تقليل فساد اعمالشان است؛ زيرا بكار نبستن اين دستور و تلافی كردن جهل مردم، بيشتر مردم را به جهل و ادامه كجی و گمراهی وا مدارد(همانجا). نكته قابل ذكر آنكه احترام متقابل در گفتگو و اجتناب از تكفير و تفسيق از روشن ترين ملزومات پذيرش اعتدال و نخستين شالوده اي است كه سبب كاهش نفرت و تنش در بين اقوام و ملل مختلف ميگردد. تجربه ثابت كرده است اگر مناظرات ديني و كشمكشهاي فكري از مسير اعتدال و رعايت اخلاق نقد، خارج شوند ثمره اي جز افزايش دشمني، بغض و در نهايت جنگ و خونريزي ندارند.چنانكه خداوند خطاب به مسلمين ميفرمايد: وَ قُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا(بقره83). اين آيه اشاره به يك اصل انسانی دارد زيرا در اين صورت، كرامت انسان حفظ و رابطه همكاری و دوستی او در ميان مردم تقويت مشود و انزجار و نفرت از آنها دور مگردد(مغنيه، 1424،ج 1، ص142).

3-6- اعتدال در امور

از ديگر اركان مهم در تمدن نوين اسلامي، اعتدال گرايي است. اعتدال از عدل گرفته شده و به معناي حد وسط چه در كميت و چه دركيفيت است و هر آنچه متناسب باشد، گويند اعتدال يافت(ابن منظور،1414،ج 11، ص433).عنصر اعتدال چنان در اسلامي بودن امت نقش كليدي و اساسي دارد كه خداوند بزرگ از يكسو كتاب آسماني اش را كتابي راست و به دور از هر گونه كژي و اعوجاج دانسته(نک:كهف2-1) و از سوي ديگر امت اسلامي را امت ميانه رو مينامد (نک:بقره143). جهت گيري تربيت اسلامي اينگونه است كه انساني معتدل در همه وجوه تربيت كند.همانگونه كه لقمان به فرزند خود چنين سفارش ميكند: وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ (لقمان19). برخي انديشمندان "مشي" را به معناي راه رفتن گرفته و گفته اند: يعني در راه رفتن خود ميانه رو باش(زمخشري،1407ق،ج2، ص 497؛ قطب، 1412ق،5ج ص2790) لكن برخي ديگر مفهوم آيه را عام گرفته و "مشي" را به معناي روش و رفتار دانسته اند. بنابراين آيه شريفه به طور عموم به اعتدال در روش و رفتار دعوت ميكند(گازر، بي تا،ج،7، ص271، بقاعي، بي تا،ج 6، ص21). اين عنصر كه بر همه شئون و ساحتهاي حيات، سايه افكنده است به طوري كه ريشه بسياري از انحرافات فردي و اجتماعي را ميتوان در عدم رعايت اصل اعتدال دانست به تعبير ديگر تندروي ها و كندروي ها عامل تشديد اختلافات و مانع حركت در مسير اهداف و آرمانهاي بلند جوامع محسوب ميگردد. از اين رو اسلام به عموم مسلمانان سفارش ميكند كه اين مهم نه تنها در حوزه فردي براي همه ضروري است بلكه وقتي در حوزه اجتماعي قرار ميگيرد، اهميت بيشتري يافته و با وارد شدن در حوزه سياست ضرورت آن دو چندان ميشود چرا كه تند روي حاكمان به طور مثال در كنترل آزاديهاي فردي يا اجتماعي و عدم تضارب آراء، موجب ديكتاتوري و استبداد و در نهايت به تخريب و نابودي جامعه و امت منجر ميگردد. قرآن نيزهرگونه برون رفت از اعتدال را سبب فساد و تباهي دانسته و بيان ميدارد: "وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ (شعراء152-151). مسرفين عبارتند از كسانی كه از مرز حق تجاوز نموده، از حد اعتدال بيرون شده‌اند(طوسي، بي تا: ج8، ص50). بنا به سخن قرآن اين افراد به فساد در زمين پرداخته و قصد اصلاح ندارند. در نگاه علامه طباطبايي عالم هستی و تمام اجزای آن با نظامی كه در آن جاری است به سوی غايات و نتايجی صالح پيش می‌رود، در عين حال هر يك از اجزاي عالم راهی جداگانه دارند غير از آن راهی كه ساير اجزاء دارند، بدون اينكه به خاطر افراط و تفريط به كلی از آن منحرف شود، در غير اين صورت در نظام طرح شده خللی روی می‌دهد و به دنبال آن، هدف آن جزء و هدف همه عالم رو به تباهی می‌گذارد. ايشان براين باورند، بيرون شدن يك جزء از هدفی كه برايش ترسيم شده و تباهی آن نظمی كه برای آن و غير آن لازم بوده، باعث می‌شود ساير اجزاء با آن هماهنگی نكنند و در عوض با آن بستيزند، اگر توانستند آن را به اعتدال بكشانند در غير اين صورت نابودش نموده تا صلاح خود را حفظ نموده و عالم هستی را بر قوام خود باقی بگذارند. وي در ادامه يادآور ميشود، انسانها كه جزئی از اجزاء عالم هستی هستند نيز از اين كليت مستثنی نيستند، اگر بر طبق آنچه كه فطرتشان به سوی آن هدايتشان می‌كند رفتار كردند، به

آن سعادتی که بر ایشان مقدر شده مىرسند و اگر از حدود فطرت خود تجاوز نمودند یعنی در زمین فساد راه انداختند، خدای سبحان به قحط و گرفتاری و انواع عذابها و نقمتها گرفتارشان مىکند تا شاید به سوی صلاح و سداد بگرایند(طباطبايي، 1407:ج 15، ص431-430).

اين مدعا در خطابهاي فراوان قرآن مبني بر دستور به اعتدال و يا عتابهاي آن مبني بر چرايي كنار نهادن اعتدال آشكار است. نگاه عميق به آيه أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ: آيا آن كس كه نگونسار بر روى افتاده راه مىرود، هدايت يافتهتر است يا آن كه بر پاى ايستاده و بر راه راست مىرود؟ (ملک 22) بيانگر آن است كه قرآن مخاطبان پيامبر(ص) را به دو گروه تقسيم نموده است نخست مشركان متعصب و هدايت ناپذير كه خداوند آنها را به كساني كه واژگونه راه ميروند تشبيه كرده و در مقابل، كساني كه طبق برنامه مكتب اعتدالي قرآن اعتقادات و اعمال خود را تطبيق ميدهند و به سهولت به مقصد اصلى خود نائل خواهند شد و هرگز به ضلالت و گمراهى و حيرت محكوم نخواهند شد (مغنيه،1424: ج 7، ص381). آيه كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ : خدا گزافكار شكآورنده را اين گونه گمراه مىسازد (غافر34) به گونه اي ديگر به اين حقيقت اشاره دارد چنانكه از هم نشيني مسرف كنار مرتاب برمي آيد كه از پيامدهاي اسراف و زياده روي، شک و ريب در حق است كه با عنايت به سياق، آيه بيانگر آن است كه گمراهي به دنبال اسراف و تجاوز از حدود الهي است و به دنبال آن شک در حقانيت رسولان و تضييع حق آنان ميباشد. به تعبير ديگر انسان هرگاه از عنصر اعتدال غفلت كند، حجت بيروني نيز از هدايت آدمي عاجز شده و انسان به شک و گمراهي دچار گشته و در نهايت گرفتار عذاب الهي ميگردد (نک:آل عمران 112).

نكته قابل ذكر آنكه در تمدن اسلامي، غلو درباره پيشوايان ديني كه از مهمترين سرچشمههاى انحراف در اديان آسمانى و از مصاديق خروج از اعتدال به شمار ميآيد، شاهد نمي باشيم. در سوره نساء خداوند مسيحيان را مورد مذمت قرار ميدهد كه با غلو در حق مسيح(ع) سبب تحريف در دين گشتند و ميفرمايد: يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِّنْهُ: (نساء 171). آيه با اشاره به نكاتي چون عيسى (ع) فرزند مريم (ع)، فرستاده خدا، مخلوق خداوند كه به مريم(ع) القاء شد (نک: كهف 109) و در نهايت روحى كه از طرف خدا آفريده شد، اشاره به مخلوق بودن مسيح دارد كه هر يک در حكم دليلى بر ابطال تثليث و الوهيت مسيح (ع) ميباشد در اين باره به روايتي از امام سجاد(ع) بسنده ميكنيم كه فرمودند: يهوديان به علت علاقه شديد به عزير او را پسر خدا دانستند و مسيحيان نيز از شدت علاقه به حضرت عيسى(ع) او را پسر خدا

دانستند در حاليكه عزير و مسيح از ايشان برائت جستند و آنان نيز پيروان آنها نبودند همچنين گروهي از شيعيان از شدت محبت به ما، ما را از حد خود فراتر بودند در حاليكه نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان (مجلسي، 1403، ج25، 28).

3-7- هم انديشي و مشورت

يكي از راهكارهايي كه براي تحقق تمدن اسلامي مد نظر است، مشورت و هم انديشي است، زيرا خرد استعدادي است كه با علم و تجربه افزايش مييابد (تميمي، 1407ق،ج1،ص85). بناي تصميم گيري در اسلام نيز بر مشورت و تبادل نظر در امور و پرهيز از خودرأيي و استبداد است و در قرآن كريم از چنان جايگاه ويژه اي برخوردار است كه در آن سوره اي به نام "شوري" وجود دارد كه در آن مشورت از مهم ترين مسائل و از جمله فرايض و از ويژگيهاي مورد تشويق و تأكيد به شمار آمده و در كنار استجابت دعا، نماز و انفاق مطرح شده است: "وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُواْ الصَّلَوةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنهَُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ: و آنان كه دعوت پروردگارشان را پاسخ مىگويند و نماز مىگزارند و كارشان بر پايه مشورت با يكديگر است و از آنچه به آنها روزى دادهايم انفاق مىكنند" (شوري38). در آيات مورد بحث، سياق كلام به گونه اي است كه شورا به عنوان يک امر زود گذر و موقت نمي باشد بلكه به عنوان يک برنامه مستمر در همه كارها براي مؤمنان مطرح است (قطب،1412ق،ج5،ص3165)، سنت رسول خدا(ص) نيز مؤيد اين امر ميباشد(ابن هشام،1424ق،ج2،ص272) چرا كه با وجود عصمت پيامبر (ص) و ارتباط با منبع وحي و داشتن انديشه كامل و نيرومند، بنا به دستور خداوند به مشورت و نظر خواهي از اصحاب، مأمور ميشود(نک:آل عمران159). بر اين اساس هيچ خردمندي نيست كه خود را بي نياز از مشورت ببيند. لذا بر خردمندان و صاحب نظران امت اسلامي است كه در مورد اختلافات پيش آمده به گفتگو و تعامل بنشينند و آراي صاحب نظران را بر آراي خود بيفزايند و از خرد ديگران براي تصميم گيري به درستي استفاده كنند. از علي(ع) در اين باره چنين نقل شده است: هر كس با عاقلان و خردمندان مشورت كند به راه راست و پيروزي دست مييابد(تميمي، 1407ق،ج2،ص204). بدين ترتيب مشورت، به راه درست و شيوه محكم پيروزي رهنمون ساخته و اقدامي در جهت اصلاح و درست كردن كارها و راهي به سوي همگرايي است.

نتيجه

تمدن اسلامي تمدني است كه مؤلفههاي آن بر محور آموزههاي قرآن و متكي بر سنت نبوي باشد. انسان در اين تمدن به عنوان موجودي برگزيده در مقام خليفه اللهي وظايف خطيري را بر عهده دارد و در تكاپوي رسيدن به قرب الي ا و رضايت خدا همه مراحل رشد و تعالي را طي ميكند چنين تمدني با رويكردي همه جانبه به جايگاه انسان در نظام هستي و روابط عيني او با مبدأ و معاد و ارتباط عميق ميان زندگي مادي و معنوي بشر ديدگاهی جهانی و فرا ملیتی داشته كه ميتوان جهت تعالي و پيشرفت فرد و جامعه در حوزههاي معرفتي، فرهنگي، اقتصادي و ساير حوزه ها از آن بهره جست. پيروزي انقلاب اسلامي ايران نقطه عطفي در جهان اسلام معاصر به شمار ميآيد كه پس از گذشت قرون متمادي، آرمان تشكيل حكومت اسلامي را محقق كرد و چشم اندازي نو در برابر ديدگان ديگر ملتهاي مسلمان گشود و مسأله اي به نام تمدن نوين اسلامي را مطرح كرد.دشمنان اين تمدن براي مقابله با اين جريان از انواع راهكارها، ابزارها و عوامل مادي و معنوي خود استفاده ميكنند تا بتوانند اين حركت را با چالش مواجه كرده يا حداقل از تأثيرات آن بكاهند؛ از اين رو قرآن كريم اختلاف و تفرقه را از عوامل مهم انحطاط و فروپاشي تمدنها و جوامع بشري و امتهاي ديني ميداند. از منظر قرآن خودبيني و خودمحوري، جهل و ناآگاهي، بكار نينداختن عقل و انديشه در امور كه پيامد آن پيروي كوركورانه از گذشتگان و تعصبات و خرافات است، همچنين مراء و جدال، توهين به مقدسات مخاطب، صبر وتحمل ضعيف و عدم مشورت را از عوامل شكست يا عقيم ماندن تمدن اسلامي بر ميشمارد لذا خداوند راههاي رسيدن به چنين تمدني را در تهذيب نفس و رعايت تقوي، افزايش علم و دانش و بكارگيري عقل و انديشه و رعايت اخلاق اسلامي ميداند.

منابع

الف- قرآن كريم، ترجمه محمد مهدي فولادوند، دار القرآن الكريم، قم، 1376ش

ب- نهج البلاغه، ترجمه: محمد جعفر امامي و محمد رضا آشتياني، مؤسسه مطبوعاتي هدف، قم، 1367ش

1- آلوسي، سيد محمود، روح المعاني فی تفسير القرآن العظيم، دارالكتب العلميه، بيروت، 1415 ق

2- ابراهيمي ديناني، غلامحسين، ماجراي فكر فلسفي در جهان اسلام، طرح نو، تهران، 1376ش

3- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير ،بي جا، بي تا

4- ابن عطيه، عبدالحق، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، دار الكتب العلميه، بيروت، 1422ق

5- ابن فارس،احمد، معجم مقاييس اللغه، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، قم، 1404ق

6- ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، دار الكتب العلمية، بيروت، 1419 ق

7- ابن منظور، لسان العرب، دارصار، بيروت، 1414ق

8- ابن هشام، ابو محمد عبد الملک، سيرة النبوية، تحقيق سعيد محمد اللحام، دار الفكر، بيروت، 1424ق، 2003م

9- بقاعي، ابراهيم بن عمر، النظم الدرر في تناسب الآيات و السور، دارالكتب العلميه، بيروت، بي تا

10- بني هاشمي، سيد محمد، درآمدي بر تربيت عقلاني، مركز فرهنگي انتشاراتي منير،تهران، 1389ش

11- پژوهنده، محمد حسين، آسيب شناسي وحدت اسلامي، انديشه حوزه، سال سيزدهم، شماره68-67

12- تسخيري، محمد علي، بيداري اسلامي چشم انداز آينده و هدايت آن، مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي، تهران،1387ش

13- تميمي الامدي، عبد الواحد، غرر الحكم و درر الكلم، مؤسسه اعلمي للمطبوعات، بيروت، 1407ق

14- ثعلبى نيشابورى، ابو اسحاق احمد بن ابراهيم، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، دار

إحياء التراث العربي، بيروت، 1422 ق

15- جان احمدي، فاطمه، تاريخ فرهنگ و تمدن اسلامي، دفتر نشر معارف، تهران، 1387ش

16- جعفري، محمد تقي، فرهنگ پيشرو، فرهنگ پسرو، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1373ش

17- حراني، حسن بن علي بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، جامعه مدرسين، قم، 1404ق

18- دلشاد تهراني، مصطفي، سيره نبوي، سازمان چاپ و انتشارات دريا، 1383ش

19- رازي، فخرالدين محمد بن عمر الخطيب، تفسير كبير، دار الاحياء التراث العربي، بيروت، 1420ق

20- راغب اصفهاني، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقيق نديم مرعشي، دار الكتب العربي، بي جا، بي تا

21- زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، دارالتب العربي، بيروت، 1407ق

22- سبحاني، جعفر، تفسير صحيح آيات مشكله، مؤسسه امام صادق، قم، 1371ش

23- سعيدي روشن، محمدباقر،زبان قرآن و مسائل آن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، 1389ش

24- شهرستاني،محمد بن عبدالكريم، الملل و النحل،تصحيح و تحقيق سيد محمد رضا جلالي نائيني،انتشارات اقبال،1361ش

25- طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران،1362 ش

26- طباطبايي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسين حوزه علميه قم، قم، 1417ق

27- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372ش

28- طبري، ابي جعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، دار المعرفه، بيروت، 1412ق

29- طوسي، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علي ، التبيان فى تفسير القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت، بي تا

30- طيب، سيد عبد الحسين، اطيب البيان في تفسير القرآن، انتشارات اسلام، تهران، 1378 ش

31- عياض، ابوالفضل عياض بن موسي، الشفاء بتعريف حقوق المصطفي، تحقيق علي محمد البجاوي، دارالكتب العربي، بيروت، بي تا

32- قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1364ق

33- قطب، سيد بن بن ابراهيم شاذلي، في ظلال القرآن،دارالشروق، بيروت، 1412 ق

34- كليني، ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي، تصحيح علي اكبر غفاري، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1367ش

35- گازر، حسين بن حسن جرجانى،جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، مصحح: محدث جلال الدين، نشر دانشگاه تهران، بي تا

36- لاهيجى،محمد بن على، تفسير قرآن، تحقيق: مير جلال الدين حسينى ارموى، دفتر نشر داد، تهران، 1373 ش

37- مجلسي، محمد باقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بيروت، 1403 ق

38- مصطفوي، سيد حسن، التحقيق في كلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، 1360ش

39- معین، محمد، فرهنگ فارسي، امیر کبیر، تهران، 1371ش

40- مغنیه، محمد جواد، الکاشف، دارالکتب الاسلامي، قم، 1424ق

41- مکارم شیرازی، ناصر ، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه، تهران، 1374 ش

42- میبدی ،رشیدالدین احمد بن ابی سعد،کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق: علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر، تهران،1371 ش